اسطوره نقاش دیوانه

نگاهی به زیست‌جهان ونسان ون‌گوگ در سالروز درگذشتش و به مناسبت تجدید چاپ ترجمه شور زندگی

تک نگاری

علیرضا پیروزان
دکترای مطالعات فرهنگی

پیش از آنکه به جهان پرآشوب و درخشان نقاشی‌های ونسان ون‌گوگ (۱۸۹۰-۱۸۵۳) قدم بگذاریم، شاید بد نباشد درنگ کنیم و به کتابی بیندیشیم که برای چند نسل از خواننده‌ها، اولین دروازه ورود به زندگی او بوده است؛ کتاب «شور زندگی» (۱۹۳۴) اثر ایروینگ استون (۱۹۸۹-۱۹۰۳). خوانش این رمان، فراخوان و فرصتی است برای بازخوانی سرگذشت مردی که در تمام عمرش تنها یک تابلو فروخت، اما امروز آثارش از گرانبهاترین سرمایه‌های تاریخ هنر به شمار می‌آیند. با این همه، پرسش مهم این است که آیا «شور زندگی» ما را به خود ون‌گوگ نزدیک می‌کند یا بیش از آنکه تصویری از او ارائه دهد، افسانه‌ای مدرن درباره «هنرمند رنج کشیده» می‌آفریند؟

این پرسش، تنها درباره یک کتاب نیست؛ بلکه به شیوه‌ای بازمی‌گردد که فرهنگ مدرن، زندگی هنرمندان را روایت می‌کند. از سده نوزدهم به این سو، زندگینامه‌های ادبی و رمان‌های مبتنی بر شخصیت‌های تاریخی، سهم بزرگی در شکل دادن به حافظه جمعی داشته‌اند. بسیاری از مخاطبان آثار هنری، پیش از آنکه اسناد تاریخی را بخوانند، شخصیت‌های تاریخی را از خلال روایت‌های ادبی می‌شناسند. در نتیجه، آنچه در ذهن باقی می‌ماند، نه همیشه چهره تاریخی افراد، بلکه تصویری است که ادبیات از آنها ساخته است. ون‌گوگ نیز از این قاعده مستثنی نیست. برای میلیون‌ها خواننده در سراسر جهان، اولین ون‌گوگی که شناخته‌اند، نه نقاشی است که در نامه‌هایش درباره نسبت رنگ‌های مکمل یا تأثیر چاپ‌های ژاپنی می‌اندیشد، بلکه قهرمان تراژیکی است که ایروینگ استون با مهارت داستان‌پردازانه خود آفریده است.

از همین رو، بازخوانی امروزین «شور زندگی» تنها بازخوانی یک رمان موفق نیست؛ بلکه بازاندیشی در یکی از تأثیرگذارترین روایت‌هایی است که از یک هنرمند در فرهنگ معاصر ساخته شده است. این کتاب، خواه بخواهیم و خواه نخواهیم، در شکل دادن به تصور عمومی از ون‌گوگ نقشی تعیین‌کننده داشته است. حتی بسیاری از کسانی که هرگز این رمان را نخوانده‌اند، تصویری از ون‌گوگ در ذهن دارند که به‌واسطه نفوذ همین کتاب و اقتباس سینمایی مشهور آن، به حافظه فرهنگی جهان راه یافته است. بی‌تردید نمی‌توان اهمیت این کتاب را انکار کرد. ایروینگ استون با تکیه بر نامه‌های ون‌گوگ، بویژه مکاتبات مشهور او با برادرش تئو، روایتی پرکشش، انسانی و عاطفی خلق کرده است که میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان با زندگی این نقاش آشنا کرده است. نثر روان، ضرباهنگ داستانی، شخصیت‌پردازی مؤثر و توانایی نویسنده در تبدیل اسناد تاریخی به روایتی خواندنی، از مهم‌ترین دلایل ماندگاری این اثر است. برای بسیاری از مخاطبان، ون‌گوگ نه از خلال کتاب‌های تاریخ هنر، بلکه از خلال همین رمان به شخصیتی زنده و ملموس بدل شده است؛ انسانی که با فقر، شکست، عشق، ایمان، تنهایی و بیماری دست‌وپنجه نرم می‌کند و در نهایت جان خود را در راه هنرش می‌گذارد.

یکی از مهم‌ترین امتیازهای استون، آن است که هرگز خواننده را زیر بار انبوه اطلاعات تاریخی رها نمی‌کند. او اسناد را به ماده خام روایت تبدیل می‌کند و از دل نامه‌ها، سفرها و خاطرات، داستانی می‌آفریند که ضرباهنگ و کشش خود را تا پایان حفظ می‌کند. در اینجا، نویسنده بیش از آنکه مورخ باشد، رمان‌نویس است و همین ویژگی سبب شده است «شور زندگی» بر خلاف بسیاری از زندگینامه‌های مستند، همچنان خوانده شود و نسل‌های تازه نیز با آن ارتباط برقرار کنند. این توانایی در روایت، بی‌شک دستاوردی ادبی است و نباید در سایه نقدهای بعدی نادیده گرفته شود. از سوی دیگر، باید اذعان کرد که استون در فضاسازی نیز موفق عمل می‌کند. دهکده‌های معدنی بلژیک، خیابان‌های پاریس، دشت‌های آرل و آسایشگاه سن‌رمی در رمان او، صرفاً پس‌زمینه وقایع نیستند، بلکه بخشی از شخصیت داستان به شمار می‌آیند. خواننده احساس می‌کند همراه ون‌گوگ در این مکان‌ها زندگی می‌کند، سرما و گرسنگی را تجربه می‌کند و آرام‌آرام به جهان درونی او نزدیک می‌شود. این قدرت تصویرسازی، یکی از دلایل محبوبیت پایدار کتاب است و نشان می‌دهد استون به امکانات زبان ادبی برای بازآفرینی فضاها آگاهی کامل داشته است. اما درست در همین نقطه است که باید با نگاهی انتقادی نیز به کتاب نگریست. «شور زندگی» بیش از آنکه یک پژوهش تاریخی یا تحلیلی درباره هنر ون‌گوگ باشد، یک رمان زندگینامه‌ای است و رمان، هر اندازه هم بر اسناد متکی باشد، ناگزیر از تخیل، شخصیت‌پردازی و دراماتیزه کردن رویدادهاست. ایروینگ استون گاه سکوت اسناد را با تخیل خود پر می‌کند، گفت‌وگوهایی می‌آفریند که هرگز ثبت نشده‌اند و انگیزه‌هایی را به شخصیت‌ها نسبت می‌دهد که نمی‌توان با قطعیت تاریخی از آنها دفاع کرد. از این رو، خواننده باید همواره میان «ون‌گوگ تاریخی» و «ون‌گوگ ادبی» تمایز قائل شود. در واقع، استون خود نیز هرگز ادعا نکرده بود اثری دانشگاهی یا زندگینامه‌ای به معنای دقیق کلمه نوشته است. او در سنتی قلم می‌زند که در ادبیات انگلیسی از آن با عنوان Biographical Novel یا «رمان زندگینامه‌ای» یاد می‌شود؛ ژانری که مرز میان سند و تخیل را به عمد انعطاف‌پذیر می‌کند تا بتواند حقیقتی انسانی را از خلال روایت آشکار سازد. مشکل از جایی آغاز می‌شود که خواننده، این حقیقت ادبی را با حقیقت تاریخی یکی می‌انگارد. آنچه رمان عرضه می‌کند، بیش از آنکه بازسازی کامل گذشته باشد، تفسیر گذشته است؛ تفسیری که ناگزیر از انتخاب، حذف، برجسته‌سازی و گاه آفرینش است. این نکته، از منظر روش‌شناسی تاریخ نیز اهمیت دارد. تاریخ‌نگار موظف است میان آنچه می‌داند و آنچه نمی‌داند مرزی روشن حفظ کند، اما رمان‌نویس می‌تواند سکوت اسناد را با تخیل پر کند، به شخصیت‌ها گفت‌وگو ببخشد و پیوندهایی عاطفی میان رویدادها برقرار سازد. بنابراین، اگرچه رمان استون ممکن است از نظر عاطفی به حقیقتی ژرف نزدیک شود، اما این نزدیکی لزوماً به معنای انطباق کامل با واقعیت تاریخی نیست. همین تمایز، شرط اول خوانش انتقادی کتاب است. مهم‌تر از این، کتاب در شکل‌گیری یکی از ماندگارترین اسطوره‌های هنر مدرن سهمی انکارناپذیر دارد؛ اسطوره هنرمندی که گویی ارزش آثارش مستقیماً از میزان رنج و جنون او سرچشمه می‌گیرد. در روایت استون، زندگی ون‌گوگ چنان در محور بیماری روانی، ناکامی‌های عاطفی و فقر می‌چرخد که گاه خود نقاشی‌ها به حاشیه رانده می‌شوند. خواننده بیش از آنکه با منطق رنگ، ساختار ترکیب‌بندی، تحول تکنیکی یا تجربه‌های بصری ون‌گوگ آشنا شود، با سرگذشت مردی مواجه است که رنج می‌برد. در نتیجه، این خطر پدید می‌آید که آثار هنری صرفاً به نشانه‌هایی از زندگی شخصی او فروکاسته شوند. این الگوی روایی، البته محدود به ون‌گوگ نیست. فرهنگ مدرن بارها و بارها کوشیده است میان نبوغ و رنج، یا میان آفرینش هنری و بیماری روانی، رابطه‌ای مستقیم برقرار کند. از نیچه تا سیلویا پلات، از آرتور رمبو تا ویرجینیا وولف، زندگی بسیاری از چهره‌های فرهنگی در قالب چنین الگویی روایت شده است. «شور زندگی» نیز در همین سنت قرار می‌گیرد و شاید یکی از موفق‌ترین نمونه‌های آن باشد. اما موفقیت ادبی یک الگو، الزاماً به معنای اعتبار نظری آن نیست. پژوهش‌های معاصر در تاریخ هنر و روانشناسی خلاقیت، بارها هشدار داده‌اند که نباید رنج را منشأ مستقیم نبوغ هنری تلقی کرد. رنج، ممکن است بخشی از زندگی یک هنرمند باشد، اما هرگز جایگزین سال‌ها مطالعه، تمرین، تجربه و اندیشیدن نمی‌شود. از این منظر، یکی از کاستی‌های کتاب آن است که گاه فرآیند طولانی و آگاهانه شکل‌گیری زبان بصری ون‌گوگ را در سایه زندگی پرحادثه او قرار می‌دهد. خواننده، بیش از آنکه با هنرمندی سختکوش روبه‌رو شود که روزانه ساعت‌ها طراحی می‌کرد، درباره رنگ مطالعه می‌کرد و آثار اساتید پیشین را موشکافانه می‌کاوید، با چهره‌ای تراژیک مواجه می‌شود که گویی شاهکارهایش بیشتر محصول الهام و التهاب‌اند تا نتیجه کار مداوم و اندیشه هنری.

این نگاه، هرچند از نظر داستانی بسیار اثرگذار است، از منظر تاریخ هنر چندان بی‌اشکال نیست. در واقع، نقاشی‌های ون‌گوگ را نباید تنها از دریچه بیماری روانی یا زندگی تراژیک او تفسیر کرد. او هنرمندی به‌شدت مطالعه‌گر بود؛ آثار رامبرانت، دلاکروا، میله، نقاشی‌های چاپی ژاپنی و جریان‌های نوظهور نقاشی اروپا را با دقت دنبال می‌کرد و درباره رنگ، ترکیب‌بندی و نسبت هنر و طبیعت اندیشه‌ای منسجم داشت. نامه‌های او نشان می‌دهد با هنرمندی روبه‌رو هستیم که آگاهانه تجربه می‌کند، نظریه می‌پردازد و زبان بصری خود را می‌سازد، نه صرفاً انسانی که در لحظات جنون قلم‌مو به دست گرفته است.

در اینجا، ارزش واقعی نامه‌های ون‌گوگ آشکار می‌شود. این نامه‌ها صرفاً اسناد شخصی یا اعترافات روزانه نیستند، بلکه از مهم‌ترین متون نظری درباره هنر در اواخر سده نوزدهم به شمار می‌آیند. ون‌گوگ در آنها از نسبت رنگ‌های مکمل، تأثیر نور، اهمیت طراحی، شیوه مطالعه طبیعت، نقاشی ژاپنی، آثار میله و دلاکروا و حتی دشواری‌های مادی حرفه نقاشی سخن می‌گوید. او پیوسته درباره کار خود می‌اندیشد، از تجربه‌های موفق و ناموفقش گزارش می‌دهد و می‌کوشد زبان بصری تازه‌ای بیافریند. از این رو، اگر بخواهیم به جهان فکری او نزدیک شویم، نامه‌ها راهنمایی مطمئن‌تر از هر روایت ادبی‌اند؛ زیرا در آنها خود هنرمند بی‌واسطه سخن می‌گوید.

در واقع، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای پژوهش‌های چند دهه اخیر، بازگرداندن ون‌گوگ از قلمرو اسطوره به قلمرو تاریخ است. محققانی چون استیون نایفه و گریگوری وایت اسمیت، با بهره‌گیری از اسناد تازه، نامه‌ها، گزارش‌های پزشکی و مدارک آرشیوی، کوشیده‌اند تصویری پیچیده‌تر و انسانی‌تر از او ارائه دهند؛ تصویری که در آن، ون‌گوگ نه قدیسی رنج‌کشیده است و نه نابغه‌ای که همه چیز را صرفاً از سر الهام می‌آفریند، بلکه هنرمندی است سختکوش، منظم، جست‌وجوگر و به‌شدت خودآگاه. این تصویر، هرچند از جذابیت رمانتیک افسانه «نقاش دیوانه» می‌کاهد، اما به حقیقت تاریخی نزدیک‌تر است و درک عمیق‌تری از آثار او به دست می‌دهد.

نکته مهم دیگر آن است که استون، به اقتضای ساختار رمان، ناگزیر است علت‌ها و معلول‌ها را روشن‌تر از آنچه در زندگی واقعی‌اند، نشان دهد. در رمان، هر حادثه باید به پیشبرد روایت کمک کند و هر شخصیت باید نقشی معین در تحول قهرمان داشته باشد. اما زندگی واقعی، چنین نظم داستانی‌ای ندارد. بسیاری از تصمیم‌های ون‌گوگ، بسیاری از تغییرهای سبکی او و حتی بسیاری از روابط انسانی‌اش، در هاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند. تاریخ، همیشه پاسخ روشنی در اختیار ما نمی‌گذارد، حال آنکه رمان اغلب ناچار است پاسخ‌هایی بیافریند تا روایت از حرکت بازنایستد. این تفاوت ساختاری، یکی از مهم‌ترین فاصله‌های میان حقیقت تاریخی و حقیقت ادبی است.

از سوی دیگر، کتاب استون تا اندازه‌ای در دام نوعی رمانتیسم دیرپا گرفتار می‌شود؛ همان باوری که هنرمند را موجودی استثنائی، منزوی و قربانی جامعه تصویر می‌کند. این تصویر، هرچند بخشی از حقیقت را بازتاب می‌دهد، اما تمام حقیقت نیست. ون‌گوگ تنها نبود؛ او در شبکه‌ای از روابط با نقاش‌های هم‌عصر خود، با گالری‌ها، با جریان‌های هنری و با برادرش تئو زندگی می‌کرد. هنر او محصول خلأ نبود، بلکه در گفت‌وگویی مداوم با فرهنگ بصری زمانه‌اش شکل گرفت. تأکید بیش از اندازه بر «نابغه تنها» گاه این بستر فرهنگی و تاریخی را از دید خواننده پنهان می‌کند. در این میان، نقش تئو ون‌گوگ نیز در رمان، اگرچه حضوری پررنگ و عاطفی دارد، اما گاه بیش از اندازه به نقش برادری فداکار فروکاسته می‌شود. بی‌تردید، تئو از نظر عاطفی و مالی مهم‌ترین تکیه‌گاه ونسان بود، اما او در عین حال یکی از فعالان حرفه‌ای بازار هنر پاریس نیز به شمار می‌رفت و ارتباط نزدیکی با جریان‌های نوین نقاشی داشت. بسیاری از آشنایی‌های ونسان با هنرمندان معاصر، نمایشگاه‌ها و تحولات بازار هنر، از رهگذر همین ارتباط شکل گرفت. بنابراین، رابطه این دو برادر تنها رابطه‌ای خانوادگی نبود؛ بلکه نوعی مشارکت فکری و هنری نیز به شمار می‌آمد که در فهم مسیر حرفه‌ای ون‌گوگ اهمیت فراوان دارد. همچنین، استون کمتر به این واقعیت می‌پردازد که ون‌گوگ، با وجود همه استقلال روحی‌اش، پیوسته در حال آموختن از دیگران بود. او نسخه‌برداری می‌کرد، آثار اساتید را مطالعه می‌کرد، درباره نقاشی بحث می‌کرد و بارها شیوه کار خود را تغییر داد. این تصویر، با تصور رایج از نابغه‌ای که گویی بی‌هیچ پیشینه‌ای ناگهان از دل تاریخ سر برمی‌آورد، تفاوتی بنیادین دارد. ون‌گوگ، بیش از آنکه استثنائی منزوی باشد، عضوی خلاق از سنت نقاشی اروپا بود؛ سنتی که آن را می‌شناخت، نقد می‌کرد و در نهایت دگرگون ساخت.

شور زندگی
- نویسنده: ایروینگ استون
- مترجم: ابوالحسن تهامی
- انتشارات: نگاه
- تعداد صفحات: ۶۰۶ صفحه
- قیمت: ۱۵۷۰۰۰۰ تومان

نکته دیگری که در بازخوانی امروزی «شور زندگی» باید به آن توجه کرد، فاصله میان روایت ادبی و نگاه فلسفی به هنر است. استون می‌کوشد توضیح دهد چرا ون‌گوگ چنین می‌زیست؛ اما کمتر می‌پرسد چرا جهان را چنین می‌دید. حال آنکه راز ماندگاری ون‌گوگ نه فقط در سرگذشت او، بلکه در شیوه نگاه او نهفته است. اهمیت او در این نیست که رنج کشید، بلکه در آن است که توانست رنج را به زبان رنگ ترجمه کند؛ نه آنکه صرفاً دیوانه بود، بلکه نظمی تازه برای دیدن جهان آفرید. نقاشی‌های او بیان زندگینامه نیستند؛ آنها نوعی هستی‌شناسی بصری‌اند؛ تأملی درباره نسبت انسان با طبیعت، با نور، با تنهایی، با زمان و با امید.

از همین منظر، شاید بتوان مهم‌ترین تفاوت میان رمان استون و پژوهش‌های معاصر را در نوع پرسش آنها خلاصه کرد. استون عمدتاً می‌پرسد «بر سر ون‌گوگ چه آمد؟» اما تاریخ هنر امروز بیشتر می‌پرسد که «ون‌گوگ چگونه می‌دید؟» پرسش اول، زندگی را در مرکز قرار می‌دهد؛ پرسش دوم، اثر هنری را. هیچ یک بی‌اهمیت نیست، اما اگر اولی بر دومی غلبه کند، نقاشی‌ها به اسنادی برای زندگینامه تقلیل می‌یابند. در مقابل، اگر از دل خود آثار آغاز کنیم، زندگی هنرمند نیز معنایی تازه پیدا می‌کند. به بیان دیگر، آثار ون‌گوگ نه ضمیمه زندگی او، بلکه مهم‌ترین شیوه اندیشیدن او به جهان‌اند. همین نکته، ما را به یکی از مهم‌ترین سوءبرداشت‌های رایج درباره ون‌گوگ می‌رساند. بسیاری از مخاطبان، پس از خواندن «شور زندگی»، هنگام تماشای نقاشی‌های او، پیش از هر چیز به دنبال نشانه‌های بیماری، اضطراب یا فروپاشی روانی می‌گردند. گویی هر ضربه قلم‌مو، سندی پزشکی است. حال آنکه چنین رویکردی، پیچیدگی اثر هنری را به یک رمزگشایی ساده روانشناسانه فرو می‌کاهد. نقاشی، بیش از آنکه علامت بیماری باشد، صورت‌بندی تجربه است؛ تجربه‌ای که از دانش هنری، حافظه بصری، انتخاب‌های آگاهانه و تخیل خلاق نیز تغذیه می‌کند. فروکاستن آن به زندگی شخصی، هرچند جذاب، اما نوعی ساده‌سازی است.

شاید به همین دلیل باشد که هر نسل ناگزیر است ون‌گوگ را دوباره بخواند. اگر خواننده‌های دهه‌های گذشته بیش از هر چیز مجذوب زندگی تراژیک او می‌شدند، امروز بیش از پیش به خود آثار او بازمی‌گردیم. دیگر می‌دانیم که شناخت یک هنرمند تنها از خلال روایت زندگی‌اش ممکن نیست. باید در برابر تابلوهایش ایستاد و به ضربه‌های قلم‌مو، به آشوب رنگ‌ها، به حرکت آسمان‌ها و به سکوت گل‌های آفتابگردان نگریست. زندگی، هر اندازه هم پرحادثه باشد، تنها یکی از کلیدهای ورود به جهان هنر است؛ نه همه آن.

شاید بتوان گفت که ارزش ماندگار «شور زندگی» نیز دقیقاً در همین نقطه آشکار می‌شود. این کتاب، اگرچه آخرین سخن درباره ون‌گوگ نیست، اما هنوز می‌تواند اولین گام باشد. بسیاری از محققان هنر، اولین شیفتگی خود به ون‌گوگ را از خلال همین رمان تجربه کرده‌اند و سپس به سراغ نامه‌ها، اسناد، نمایشگاه‌ها و پژوهش‌های تخصصی رفته‌اند. بنابراین، نقد کتاب نباید ما را از دیدن نقش فرهنگی آن بازدارد. این رمان، انسان‌های بسیاری را به سوی هنر کشانده است؛ و این، دستاورد کوچکی نیست. از این منظر، «شور زندگی» را باید فرصتی مغتنم دانست؛ نه برای بازتولید اسطوره «نقاش دیوانه»، بلکه برای آغاز گفت‌وگویی با آثار ونسان ون‌گوگ. رمان ایروینگ استون همچنان کتابی خواندنی، تأثیرگذار و از نظر ادبی ارزشمند است، اما نباید آخرین ایستگاه شناخت ون‌گوگ باشد. شاید بهتر باشد آن را آستانه‌ای بدانیم برای ورود به جهانی که حقیقت آن نه در صفحات یک رمان، بلکه بر سطح بوم‌هایی نهفته است که هنوز، پس از بیش از یک سده، با همان شدت و التهاب با ما سخن می‌گویند. اگر بخواهیم منصفانه داوری کنیم، باید میان دو ارزش متفاوت تمایز بگذاریم؛ ارزش ادبی و ارزش پژوهشی. از حیث ادبی، «شور زندگی» هنوز یکی از موفق‌ترین رمان‌های زندگینامه‌ای سده بیستم است؛ روایتی پرکشش، انسانی و سرشار از لحظه‌های به‌یادماندنی. اما از حیث پژوهشی، امروز دیگر نمی‌توان آن را مرجع نهایی شناخت ون‌گوگ دانست. در کنار این رمان، باید به نامه‌های خود ون‌گوگ، پژوهش‌های جدید تاریخ هنر و مطالعات انتقادی معاصر نیز مراجعه کرد. تنها از رهگذر گفت‌وگوی میان این منابع است که می‌توان به تصویری چندبعدی از این هنرمند بزرگ دست یافت. از همین جا می‌توان به سراغ نقاشی‌های ون‌گوگ رفت؛ نه برای جست‌وجوی ردپای زندگی او در آثارش، بلکه برای کشف این حقیقت شگفت که چگونه انسانی توانست با رنگ و نور، جهانی بیافریند که هنوز نیز می‌تواند اضطراب، امید، تنهایی و شوق زیستن را در عمیق‌ترین لایه‌های وجود ما بیدار کند. شاید بزرگ‌ترین خدمت ایروینگ استون نیز، با همه کاستی‌های تاریخی و رمانتیکش، همین باشد که خواننده‌های بسیاری را به آستانه این جهان رساند. اما از آن آستانه به بعد، دیگر این رمان نیست که راه را نشان می‌دهد؛ این خود نقاشی‌ها هستند که سخن می‌گویند و هر بار که در برابرشان می‌ایستیم، معنایی تازه از زندگی، رنج، زیبایی و امید را پیش روی ما می‌گشایند.

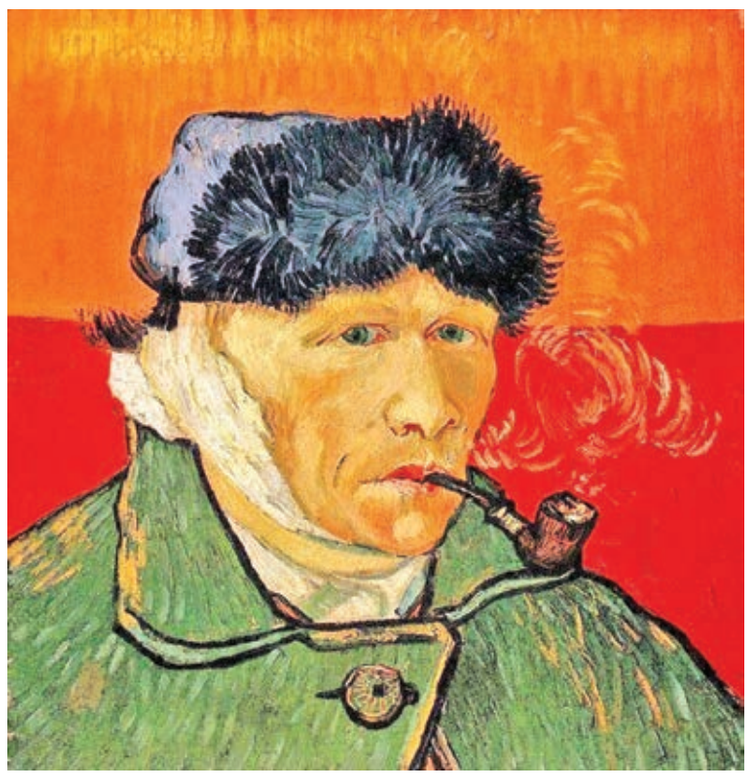

خودنگاره ون‌گوگ با پیپ و گوش باندپیچی شده (ژانویه ۱۸۸۹). این هنرمند حدود ۳۶ خودنگاره داشت

باید میان ارزش ادبی و ارزش پژوهشی تمایز بگذاریم؛ از حیث ادبی، «شور زندگی» اثر ایروینگ استون هنوز یکی از موفق‌ترین رمان‌های زندگینامه‌ای سده بیستم است؛ روایتی پرکشش، انسانی و سرشار از لحظه‌های به‌یادماندنی. اما از حیث پژوهشی، امروز دیگر نمی‌توان آن را مرجع نهایی شناخت ون‌گوگ دانست. در کنار این رمان، باید به نامه‌های خود ون‌گوگ، پژوهش‌های جدید تاریخ هنر و مطالعات انتقادی معاصر نیز مراجعه کرد

دعوت به تماشای یک زندگی عجیب

گفت‌وگو با ابوالحسن تهامی درباره ترجمه کتاب شور زندگی

گفت‌وگو

بهار خسروی
گروه کتاب

ابوالحسن تهامی صداپیشه، گوینده آنونس، مدیر دوبلاژ پیشکسوت و از مترجمان شناخته‌شده ادبیات در ایران است که نام او برای بسیاری از کتابخوانان با ترجمه‌های روان، دقیق و خوش‌خوان گره خورده است. او در میان مترجمانی قرار می‌گیرد که توانسته‌اند آثار مهم ادبی جهان را به فارسی منتقل کنند، بی‌آنکه از ارزش ادبی و لحن اصلی متن فاصله بگیرند. اهمیت تهامی فقط در انتخاب آثار برجسته نیست، بلکه شیوه ترجمه او باعث شده آثارش برای خوانندگان نسل‌های مختلف جذاب و ماندگار بماند. یکی از ترجمه‌های او، کتاب «شور زندگی» اثر ایروینگ استون است؛ رمانی زندگینامه‌ای درباره ونسان ون‌گوگ که سال‌هاست در میان مخاطبان فارسی‌زبان جایگاهی ویژه دارد. او در ترجمه این کتاب توانسته رنج، شور، تنهایی و التهاب درونی ون‌گوگ را به‌گونه‌ای منتقل کند که خواننده فارسی‌زبان نه فقط با یک زندگینامه، بلکه با تجربه‌ای ادبی و عاطفی روبه‌رو شود. با این مترجم درباره ترجمه این اثر، نگاهش به ادبیات و نسبت مترجم با جهان عاطفی و هنری یک متن گفت‌وگو کرده‌ایم.

چه شد که به ترجمه کتاب «شور زندگی» علاقه‌مند شدید؟ چه چیزی در آن شما را جذب کرد؟

انتشارات نگاه پیشنهاد ترجمه کتاب «شور زندگی» را به من داد. وقتی متن را نگاه کردم، لحن روایی گیرای آن و توصیف‌های ناب‌اش از طبیعت، که چشم ذهن را به رنگ و طراوت صحنه‌ها باز می‌کرد، من را مجذوب کرد. نویسنده بسیار جالب و ساده این کتاب را نوشته بود، آن هم با مفاهیم خوب، دلنشین و ناپیچیده. من مجذوب این کتاب و نثر آن شدم و این چنین شد که ترجمه‌اش را قبول کردم.

از نظر شما هسته عاطفی کتاب «شور زندگی» چیست؟

این کتاب زندگی عاشقانه، شاعرانه و در عین حال جنون یک انسان معصوم را روایت می‌کند، انسانی که ستاره اقبالش سوخته است. همین ویژگی‌ها باعث می‌شود خواننده شریک همه لحظات تاریک و روشن، شادی و ناشادی شخصیت داستان و روایت پیش رویش شود.

«شور زندگی» را بیشتر یک اثر ادبی داستانی می‌بینید یا سندی از یک جهان‌بینی و زیست؟

«شور زندگی» در واقع یک زندگینامه محسوب می‌شود. این زندگینامه براساس نامه‌نگاری دو شخصیت اصلی این داستان یعنی ونسان ون گوگ -نقاش معروف هلندی- و برادرش تئو ون گوگ نوشته شده است، این نامه‌ها را ایروینگ استون پیدا کرده و با تخیل نویسندگی خودش در هم آمیخته و این کتاب را نوشته است. او اثری را به چاپ رسانده که از نظر من، جزو کتاب‌های بی‌نظیر به حساب می‌آید. این کتاب نه از لحاظ ادبی بلکه به لحاظ زندگینامه‌نویسی یک شاهکار است.

فکر می‌کنید مهم‌ترین ویژگی این اثر برای خواننده امروز فارسی‌زبان چیست؟

ماجراهای زندگی ونسان ون گوگ در اروپای قرن نوزدهم رخ می‌دهد؛ قرنی که با دنیای نقاش‌ها و نویسنده‌های بزرگ گره خورده است. به نظر من، خواننده ایرانی زمانی که با این نام‌آوران دنیای هنر آشنا می‌شود، دلش می‌خواهد دنیای آنها را ببیند. وقتی با چنین داستان‌هایی پا به دنیای این هنرمندان بزرگ می‌گذارد، به فضایی دعوت می‌شود که برایش تازگی دارد. خواننده در ادامه به این درک می‌رسد که انسان‌های نامدار و شخصیت‌های بزرگ دارای همان خصوصیاتی هستند که انسان‌های معمولی هم، آنها را دارند.

چه ویژگی‌ای مخاطب را به کتاب جذب می‌کند؟

شخصیت‌پردازی خیلی مهم است. واقعی بودن شخصیت‌ها بیشتر از داستان‌های تخیلی روی خواننده اثر می‌گذارد. مخاطب وقتی بداند که اتفاقات داستان واقعاً در زندگی یک یا چند انسان دیگر اتفاق افتاده است، بیشتر مجذوب آن کتاب می‌شود و با شخصیت‌هایش ارتباط بهتری برقرار می‌کند.

خواندن این کتاب را به چه مخاطبینی توصیه می‌کنید؟

کتاب «شور زندگی» به نظر من برای همه خوانندگان و کتاب‌دوستان به استثنای کودکان، مناسب است. برای نوجوانان و جوانان کتاب بسیار خوبی به شمار می‌رود، چرا که مقاومت و خستگی‌ناپذیری در راه رسیدن به هدف را برای مخاطب وصف و آن را ستایش می‌کند. این کتاب برای این رده سنی، آموزنده، مفید و تأثیرگذار خواهد بود.

شور زندگی در میان ترجمه‌های شما چه جایگاهی دارد؟

بعد از ترجمه کتاب، ناشر به من اطلاع داد که خوانندگان ترجمه را دوست داشتند و به آن روی خوش نشان داده‌اند که این برایم باعث افتخار است. به گفته ناشر، فروش این کتاب رو به رشد است و من از توجه خوانندگان سپاسگزارم. امیدوارم روز به روز خوانندگان بیشتری به کتابخوانی روی بیاورند و سرانه مطالعه کتاب در جامعه افزایش پیدا کند.

چالش و دشواری حین ترجمه این کتاب داشتید؟ دشوارترین بخش ترجمه آن برای شما چه بود: لحن، واژگان، ریتم نثر یا فضای عاطفی اثر؟

ایروینگ استون متنی ساده را برای روایت خود برگزیده بود. من تاکنون نزدیک به ۲۷ یا ۲۸ کتاب ترجمه کرده‌ام و می‌دانم که نثر هر کتاب با کتاب دیگر واقعاً متفاوت است. نویسنده برای شخصیت‌های این کتاب، لحن‌های متفاوت به کار برده است. من هم به تبع او، لحن‌های متفاوتی برای شخصیت‌ها در نظر گرفتم. مثلاً مرد والامقامی در کتاب وجود دارد که به اصطلاح اسقف خوانده می‌شود. اسقف به فردی می‌گویند که آخرین مراحل ادبیات دینی را پیموده و هر سخنی هم که می‌گوید سنجیده است و آن را با بهترین کلام‌ها بیان می‌کند. در کنار چنین شخصیتی در داستان، کارگران معدن هم هستند. بیان و لحن هر کدام از این شخصیت‌ها در داستان با دیگری متفاوت است، بنابراین در ترجمه هم این شیوه حفظ شد.

به‌عنوان مترجم، چقدر اجازه می‌دهید زبان شخصی‌تان وارد متن شود؟

در ترجمه همیشه سعی کرده‌ام تحت‌تأثیر نگارش نویسنده باشم. در واقع آیینه‌دار نثر نویسنده هستم. در نتیجه از خودم کلمه یا جمله‌ای به متن داستان اضافه نمی‌کنم. گفته‌های نویسنده را به سلیقه خودم ترجمه می‌کنم ولی در نهایت کلام نویسنده است که از ذهن من گذشته و به فارسی برمی‌گردد.

بیشتر به سراغ چه کتاب‌هایی می‌روید و باید چه ویژگی‌ای داشته باشند که شما را جذب کنند؟

به سراغ کتابی برای ترجمه می‌روم که جالب باشد و داستان خوبی را روایت کند، داستانی که مردم به خواندنش علاقه پیدا کرده و به یکدیگر معرفی کنند. بسیاری از داستان‌ها هستند که چنین کششی را در مخاطب ایجاد نمی‌کنند. کتاب باید در وهله اول من را جذب خودش کند تا بتوانم آن را به فارسی برگردانم. کتاب باید به گونه‌ای باشد که به خاطر جذابیت‌های داستانی‌اش، نتوانم آن را روی زمین بگذارم. وقتی چنین ویژگی‌ای داشته باشد، طبیعتاً خواننده هم جذب آن خواهد شد. باید از آن کتاب خوشم بیاید؛ با آن بخندم، گریه کنم و تحت تأثیر فراز و فرودهای داستان قرار بگیرم. در ادامه هم به این باور برسم که خواننده ایرانی هم این کتاب را همانند من خواهد پسندید.